

به نام خدا

یادداشت های روزانه

[نمایشنامه کوتاه]

نوشته : شهرام کریمی

برای محمد یعقوبی
به خاطر حرف های تازه اش

چیزی برای توضیح:

در نوری کم رنگ فقط یک آینه را می بینم که زن یا مرد
در حالی که حرف می زنند گفته های خود را با ماژیک
روی یک آینه می نویسند.

یک

سلام. من دیر برگشتم.

مرسی که برایم شام گذاشتی. اونقدر فسته بودم که حال نداشتم غذا رو داغ کنم. دست پفتت فوشمزه بود. فیلی وقت بود که شامی کباب نفورده بودم. مادرم همیشه درست می کرد.

من باید زود برگردم. امشب قراره تا صبح کار کنیم. این پروژه لعنتی اعصاب همه مون رو داغون کرده. مهندس قول داده آگه این کار رو درست و سر وقت تموم کنیم ده روز به همه مون مرخصی تشویقی بده. اونوقت تو هم باید مرخصی جور کنی که با هم سفر بریم. هر جا که تو بگی.

یه نفورده پول نیاز داشتم. مجبور شدم از تو کشو بردارم. میدونم که قرار بود دست به پولای پس انداز نزنیم. ولی تا سر ماه میذارم سر باش. مطمئن باش.

فردا شب سعی می کنم زودتر پیام فونه که قبل از اینکه بفوایی بینمت. قربان تو سعید.

دو

دلم نمیخواه برات یادداشت بنویسم. می تونی دیگه برنگردی فونه. تو همون شرکت بگیر بفواب. تو که بدت نمیار. همیشه از فونه فراری بودی. من امشب فونه دقتر فاله نرگس دعوت شدم. تو هم که طبق معمول وقت نداری بیای. به جهنم!... چرا موبایلت رو جواب نمیدی؟....

تو یفخال برات غذا گذاشتم. لازم نیست داغش کنی. سالاد الویه س. برای پی این همه فونه رو ریفت و پاش می کنی؟.... من که بیکار نیستم همه ش خرابکاری تو رو جمع و جور کنم.

امروز ماشین رو نبردم. استارتش خرابه. دقتر فاله خودش میاد اداره دنبالم. شب زنگ می زنه فونه. آگه فونه تشریف آورده باشی زود بر می گردم. در ضمن لباسا رو از اتو شویی آوردم. تو چرا همه ش اون پیراهن پسته ای رو می پوشی؟....

یه نفر بهت زنگ. نمیرونم کی بود!.... تا حالا صداش رو نشنیده بودم. لوبه شهرستانی داشت. می گفت از دوستای دانشگاهت بوده. شماره ش رو برات می نویسم.

۰۹۱۲۱۹۰۳۵۶۷

مینا

سه

سلام مینا..... بپفش که نمی تونم منتظرت بمونم. از شرکت زنگ زدن. باید برگردم سر کار. امشب رو مثلاً زودتر اومدم فونه که بینمت. آگه می دونستم این جور میشه زنگ نمی زدم که زود برگردی. مهمونیت رو فراب کردم.

بپفش!

قربون تو سعید.

چهار

دلَم برات می سوزه همسر عزیزم.
دیشب بیدار بودم که برگشتی. لابد دلت نیومد بیدارم کنی؟!....
باید قیافه ت فیلی فسته باشه. طفک شوهرم!!!!!!
اونقدر کار می کنی که فرصت نداری همدیگه رو ببینیم. تو هم که چیزی به اسم
همسر مالیت نیست. آگه جای تو بودم می رفتم یه جا کار می کردم که بتونم
همونجا بنواهم. بابام درست میگه که ما مثل آدم ماشینی می مونیم.
آقای ماشین.....
بوتره یه خورده تمرین فط کنی. این همه قربان قربان هم ننویس. یاد
گوشت قربونی می افتم. چرا شرکت رو شوکت می نویسی؟! یعنی اونقدر از
رئیس محترمت می ترسی؟
بیچاره شوهر عزیزم!!!!!!
همه ش کار می کنه تا زنش راحت باشه.
پقدر تو خوب و مهربونی!!!!!!
من دیروز حقوق گرفتم. تو چرا پولی رو که برداشتی سر جاش نمیزاری؟... لطفا
زیر این یادداشت توضیح بده.
امروز برات غذا نذاشتم. من که کلفت و آشپز تو نیستم.

در ضمن ، چرا پای تلفن این همه شل و مُردنی حرف می زنی؟ یعنی من
حق ندارم بهت تلفن کنم؟... باشه. دیگه بهت زنگ هم نمی زنم....
قربانی تو مینا.

پنج

خیلی لوس و بی مزه ای مینا. این چرت و پرتا چیه که نوشتی؟.....
تا فردا کارمون تموم میشه. به موقعش میدونم چطور جوابتو بدم.
خیلی خُب. فهمیدم..... تا سر برج پولایی رو که برداشتم سر باش میذارم. قراره
بهمون پاداش هم بدن. اونوقت برات یه هدیه خوب می فرم. میدونم از
سلیقه من خوشت نمیاد.
فردا زودتر میام فونه.
قربان تو..... ببخش.....
دوست دارم. سعید.

شش

سالگرد ازدواجت مبارک آقا سعید.

کنار این یادداشت برات هدیه میذارم. یه ساعت.

امیدوارم مث ساعت دیگه ای که برات فریده بودم گمش نکنی.

میدونم که تو این روز اصلاً یادت نیست.

به جهنم!....

پنج سال زندگی ما همین جور بوده. این کار آشغال تو تمومی نداره. حالا دیگه

حتی قیافه بامزه ت هم یادم نیست. نمی دونم سیل داری یا نه؟!.... نکنه

ریش گذاشتی.... پقدر هم بهت میار!

چرا لباسات بوی سیگار میده؟.... نکنه تازه گی ها سیگاری هم شدی؟... فقط

همین رو کم داشتیم.

من که اصلاً نمی بینمت که بدونم پیکار می کنی!

بای این مزخرفایی که می نویسم اینجا رو خط فطی می کنم. برای تو که فرقش

نمی کنه. اصلاً وقت داری که چیزی بنونی؟

???????? - - - - - //

از طرف مینای بردفت شوهر مرده!!!

فوب شد؟....

هفت

مینای عزیز

دلم نیومد از خواب بیدارت کنم. خود منم از این وضع خسته شدم. ولی پیکار
میشه کرد؟!.....

امروز صبح مجبورم زودتر از تو سرکار برم. سر یه پروژه دیگه داریم کار می
کنیم. مهندس این بار قول داده حسابی برام جبران کنه.
در ضمن.....

سالگرد ازدواج مون رو تبریک میگم. باور کن فراموش نکرده بودم.
جری میگم....

امشب زودتر میام فونه تا با هم بریم بیرون.

پول رو گذاشتم سرباش. بایه خورده پس انداز دیگه. اگه فرصت کردی پول رو
بریز تو حساب پس اندازمون. اگه این طور کار کنیم چند سال دیگه می تونیم
فونه بفریم.

از هدیه ای که برام فریده بودی ممنون. ساعت قشنگیه. قول میدم دیگه این
یکی رو گم نکنم.

غذای دیشب فیلی فوشمنزه بود. گرسنه بودم. مرسی....

اداره که رسیدی بهت زنگ می زنم.

قربان تو..... سعید.

پایان

تهران - بهمن ۱۳۸۵ - شهرام کرمی